



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کتابخانه‌های بیت

دکتر اول
به کوشش مجید نظامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدايح رضوي

نويسنده:

اداره توليدات فرهنگي آستان قدس رضوي معاونت تبليغات و
ارتباطات اسلامي

ناشر چاپي:

معاونت فرهنگي آستان قدس رضوي

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	مدایح رضوی : کوچه های اجابت دفتر اول
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست
۱۹	اشاره:
۲۱	مقدمه - گنجشک های این قریح معصوم
۲۳	آه آهو - مرتضی آخرتی
۲۵	آهوی گناه - مرتضی آخرتی
۲۶	شرط ولایت - مرتضی آخرتی
۲۷	نامه ای برای مشهد - مرتضی آخرتی
۲۸	گشایش - مرتضی آخرتی
۲۹	شفاعت - مرتضی آخرتی
۳۰	پشت این پنجره از مرز جمادی بگذر - حسین ابراهیمی
۳۸	هزاران دعا و بغض - حسین ابراهیمی
۳۹	هوای حرم - حسین ابراهیمی
۴۴	طواف حرم - عباس احمدی
۴۶	درد دل غریب - زهرا احمدی زاده
۴۷	در آسمان تو - حسن احمدی فرد
۴۸	ابروی دوست - حسین اسرافیلی
۵۰	غزل ندامت - احمد اسداللهی
۵۱	بوی آهو - جواد اسلامی
۵۲	خاک کبوترخیز - جواد اسلامی
۵۳	طیبیب جان - جواد اسلامی

- ۵۴ اضطراب مهاجر - سید مهرداد افضلی
- ۵۶ کیوتر خورشید - امیر اکبرزاده
- ۵۷ حرم سبز - احمدرضا الیاسی
- ۵۸ راه آسمان - احمدرضا الیاسی
- ۵۹ زخمی غربت - احمدرضا الیاسی
- ۶۰ حیات ابدی - احمدرضا الیاسی
- ۶۱ عطر حرم - احمدرضا الیاسی
- ۶۲ فرازهایی از قصیده واره ی حرم - مرتضی امیری
- ۶۷ ضامن آیینه ها - سهیلا باقریان
- ۶۸ آفتاب شرقی - مجید باوفا
- ۶۹ بیت هشتم - علیرضا بدیع
- ۷۰ سایبان مهر - امیر برزگر خراسانی
- ۷۴ شمس الشموس - امیربرزگر خراسانی
- ۷۵ هوای زیارت - محبوبه بزم آرا
- ۷۶ آهوی بی پناه - محبوبه بزم آرا
- ۷۷ خاطرات - نجمه بنائیان
- ۷۸ شاعر بی بال و پر - نجمه بنائیان
- ۷۹ زیباترین پیام خداوند - محمد پروانه
- ۸۰ هوای خراسان - خدیجه پنچی
- ۸۱ درهای استجابت - مجید پیمان
- ۸۲ اتفاق شگرف - مجید تربت زاده
- ۸۵ مدیون بارگاه تو - فاطمه تقفدی
- ۸۶ آشنای آسمان - سعید تکلومنش
- ۸۷ جذبه پنهان - طیبه سادات ثابت
- ۸۸ نذر پروانه ها - احمد جعفرنژاد
- ۸۹ یک قاصدک - محمدمین جعفری

- ۹۱ صحیفه دل - لیلا جعفری
- ۹۳ ای هشتمین ستاره - تراج حاجیان
- ۹۴ غزل رضوی - حسین حاجی هاشمی
- ۹۵ کیوتر حرم - حسین حاجی هاشمی
- ۹۶ مردی از بهار - محمد حسینی
- ۹۸ غریبه - خدیجه حافظی
- ۹۹ دخیل - حسن حسینی
- ۱۰۰ لحظه ی دیدار - علیرضا حکمتی
- ۱۰۲ مسیر بهشت - محمدعلی خطیبی (نوید)
- ۱۰۳ جان معمایی جهان - علی خالقی
- ۱۰۴ بال های خسته - محمود خرقانی
- ۱۰۵ مولای آفتاب - محمد خسرونزاد
- ۱۰۶ تو دستی می کشی، دست تو آرام است آهو را - هادی خور شاهیان
- ۱۰۹ آهو وزید لای ورق ها - علی اصغر داوری
- ۱۱۱ فرشته ی بی بال - مرضیه داوری
- ۱۱۵ زائر دل - منیژه در تو میان
- ۱۱۷ مجموعه شعر در سایه سار آفتاب:
- ۱۱۸ درباره مرکز

مدایح رضوی : کوچه های اجابت دفتر اول

مشخصات کتاب

سرشناسه: نظافت، مجید، 1341 - ، گردآورنده.

عنوان و نام پدیدآور: مدایح رضوی/به کوشش مجید نظافت، علیرضا فزوه، ضیاء الدین شفیعی ؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: تهران: آستان قدس رضوی، 1385.

مشخصات ظاهری: 96ص

شابک:: (ج.1): 964-90995-4-9 ؛ ج.2، چاپ اول: 964-90995-4-9 ؛ (ج.3): 964-90995-6-5

یادداشت: فیپا

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1385).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153 - 203ق. -- شعر.

موضوع: شعر مذهبی -- قرن 14 -- مجموعه ها.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14 -- مجموعه ها.

شناسه افزوده: فزوه، علیرضا، گردآورنده.

شناسه افزوده: شفیعی، ضیاء الدین، 1344 - ، گردآورنده.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. اداره امور فرهنگی.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی.

رده بندی کنگره: PIR4072/ع85 ن6

رده بندی دیویی: 8فا1/6208351

شماره کتابشناسی ملی: م85-41765

مدایح رضوی

به کوشش مجید نظافت، علیرضا فزوه، ضیاء الدین شفیعی

تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

ص: 3

سرشناسه:نظافت، مجید، 1341 - ، گردآورنده.

عنوان و نام پدیدآور:مدایح رضوی/به کوشش مجید نظافت، علیرضا فزوه، ضیاء الدین شفیعی ؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر:تهران: آستان قدس رضوی، 1385.

مشخصات ظاهری: 96ص

شابک: (ج.1): 964-90995-4-9 ؛ ج.2، چاپ اول: 964-90995-4-9 ؛ (ج.3): 964-90995-6-5

یادداشت: فیپا

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1385).

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153 - 203ق. -- شعر.

موضوع: شعر مذهبی -- قرن 14 -- مجموعه ها.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14 -- مجموعه ها.

شناسه افزوده: فزوه، علیرضا، گردآورنده.

شناسه افزوده: شفیعی، ضیاء الدین، 1344 - ، گردآورنده.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. اداره امور فرهنگی.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی.

رده بندی کنگره: PIR4072/ع85 ن6

رده بندی دیویی: 8فا1/6208351

شماره کتابشناسی ملی: م85-41765

ص: 4

آخرتی، مرتضی / آه آهو

آخرتی، مرتضی / آهوی گناه

آخرتی، مرتضی / شرط ولایت

آخرتی، مرتضی / نامه ای برای مشهد

آخرتی، مرتضی / گشایش

آخرتی، مرتضی / شفاعت

ابراهیمی، حسین / پشت این پنجره از مرز جمادی بگذر

ابراهیمی، حسین / هزاران دعا و بغض

ابراهیمی، حسین / هوای حرم

احمدی، عباس / طواف حرم

احمدی زاده، زهرا / درد دل غریب

احمدی فرد، حسن / در آسمان تو

اسرافیلی، حسین / ابروی دوست

اسدالهی، احمد / غزل ندامت

اسلامی، جواد / بوی آهو

اسلامی، جواد / خاک کبوتر خیز

اسلامی، جواد / طیب جان

افضلی، سید مهرداد / اضطراب مهاجر

اکبرزاده، امیر / کبوتر خورشیدالیاسی، احمدرضا / حرم سبز

الیاسی، احمدرضا / راه آسمان

الیاسی، احمدرضا / زخمی غربت

الیاسی، احمدرضا / حیات ابدی

الیاسی، احمدرضا / عطر حرم

امیری، مرتضی، فرازهایی از قصیده واره ی حرم

ص: 5

باقریان، سهیلا / ضامن آینه ها

باوفا، مجید / آفتاب شرقی

بدیع، علیرضا / بیت هشتم

برزگر خراسانی، امیر / سایبان مهر

برزگر خراسانی، امیر / شمس الشموس

بزم آرا، محبوبه / هوای زیارت

بزم آرا، محبوبه / آهوی بی پناه

بنائیان، نجمه / خاطرات

بنائیان، نجمه / شاعر بی بال و پر

پروانه، محمد / زیباترین پیام خداوند

پنجی، خدیجه / هوای خراسان

پیمان، مجید / درهای استجابت

تربت زاده، مجید / اتفاق شگرف

تفقدی، فاطمه / مدیون بارگاه تو

تکلمنش، سعید / آشنای آسمان

ثابت، طیبه سادات / جذبه پنهان

جعفرنژاد، احمد / نذر پروانه ها

جعفری، محمدمین / یک قاصد کج جعفری، لیلا / صحیفه ی دل

چشامی، عباس / عطری است در تمام جهت ها

حاجیان، تراج / ای هشتمین ستاره

حاجی هاشمی، حسین / غزل رضوی

حاجی هاشمی، حسین / کبوتر حرم

حسینی، محمد / مردی از بهار

حافظی، خدیجه / غریبه

حسینی، حسن / دخیل

حکمتی، علیرضا / لحظه ی دیدار

خطیبی، محمدعلی (نویسند) / مسیر بهشت

ص: 6

خالقی، علی / جان معمایی جهان

خرقانی، محمود / بال های خسته

خسرونژاد، محمد / مولای آفتاب

خورشاهیان، هادی / تو دستی می کشی، دست تو آرام آهورا

داوری، علی اصغر / آهو و زید لای ورق ها

داوری، مرضیه، فرشته ی بی بال

درتومیان، منیژه / زائر دل

ص: 7

شعر شیعه سرشار از شور و شعور است، شعری که تار و پود آن شرح شوریدگی های لبریز از شهودی الهی و دینی است. در واژه واژه ی آن می توان دلدادگی های فراتر از دایره عقل مآل اندیش و حسابگر را دید و در همان حال خردورزی و عقلانیتی بارور از ناب ترین چشمه های وحی و سنت را یافت.

این شعر روزی از حنجره سرخ فرزددق در کنار کعبه می تراود. روزی در کام ابوالاسود دثلی گل می کند و گاهی بر زبان حسان بن ثابت جریان می یابد و مهر تأیید پیامبر آفتاب را دریافت می کند:

«لا تزال مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک»

«همواره در پناه روح القدس باشی که با زبان خود یاری ما کردی»

این شعر زمانی در زبان کمیت می شکفد، گاهی در گلوی سید حمیری و روزی در کام دعبل با چکامه بلند «تأیید» خود و سپس در حنجره شاعران پارسی گوی و عربی گوی گل می کند و عطر آسمانی عشق به خاندان نبوت را در سرزمین های اسلامی می پراکند. اما به راستی کدامین قلم را یارای آن است که این اقیانوس عاشقی را در ظرف واژگون بگنجانند و کدامین دست می تواند خامه به تقدیر و سپاس از ستاینندگان آفتاب بچرخاند؟ اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی با درک این ضرورت که فرهنگ، بدون آمیختن با هنر نهادینه نمی شود و نیز با توجه به این واقعیت که نسل امروز ما به اندازه پیشینیان و شاید بیشتر از آنان به شعر توجه و عنایت دارد بر آن شد، از شاعران اهل بیت G درخواست کنند برای خاندان نبوت G آثاری تازه و نوییافرینند و خوشبختانه این خواهش با اقبال آن بزرگواران مواجه گردید. ما ضمن سپاس از این استادان فرهیخته مجموعه اشعار ایشان را به خوانندگان محترم و زائران و عاشقان ارجمند حضرت شمس الشموس D تقدیم می کنیم.

آستان قدس رضوی

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

اداره امور فرهنگی

به این شور عاشقانه رضوی چه باید بیفزاییم؟! حرمت موضوع نجات قلم را می طلبد. شعر اگر همه جا شعر باشد این جا بهانه ای است برای اظهار ارادت به آستان غریب نواز هشتمین در بهشت شفاعت.

در این کتاب تکاپوی آهوانه ی شاعران، برای گریختن از دست لفظ و عبارت و پناه جستن در آستان بلند معنی، دیدنی ست. شاعر همروزگار و همدل خراسانی - مجید نظافت - که نسبتی نزدیک با شهادت دارد در آستان غریب خراسانی تبار دیار قونیه - مولانا جلال الدین بلخی - قول نگارش این سطور را گرفت و گوش و هوش مرا آراست به این نغمات عاشقانه و ثواب زیارتی از درک این آثار بردم. چون همیشه قرین توفیق باشد و هست. شعر دینی روزگار ما آینه ی عقاید و احساسات ماست اگر چه این روزها احساسات بر عقاید چیره است و مفاهیم قدسی و معنوی برای شاعران انگیزه ی استدلال یا مکاشفه را کمتر ایجاد می کند. اما مهرورزی به ساحت قدس ائمه G شیرازه ی این رفتار آشفته است و همین هم غنیمت است.

دانشی که از مطالعه ی این شعرها دریافتم چیزی فراتر از تجربه های شعر شیعی نبود اما استعاره های جدید، نگاه های متفاوت، تشبیهات تازه، به سروده های این کتاب جانی دیگر بخشیده اند.

مفاهیمی چون شفا و شفاعت، ضریح و آهو، گنبد و بارگاه، غریب و غربت، نقاره و کبوتر، گندم و انگور در پرتو صورت های نوبا احساسات تازه و زبان هیجان آور نسل امروز دوباره عرضه شدند و اشکی زائرانه به گونه نشانند. پر و بال زدن گنجشک این قرایح معصوم در این قفس تنگ الفاظ و میراث تجارب تاریخی دیگران را تکرار کردن، اندوهناک است. با این حال، این شعرها شور زیارتی دارد خجسته و در پرتو مضمون و موضوع شریف امام رضا D بوی عطر دل انگیز معبد شرقی ایرانیان - آستان قدس - را به مشام جان های شیفته می رساند. برای «مجید نظافت» که از شاعران بنام خطه خراسان است آرزوی توفیق دارم همین و بس.

عبدالجبار کاکائی

آه آهو - مرتضی آخرتی

پاسی از گرگ و میش آنسو تر، برق دندان سپیده را آورد
دشت در یک نمای باز و درشت، آهوان رمیده را آورد
لای نیزارهای آن نزدیک، لوله ی یک تفنگ دوربین دار...
دوربین - توی کادر - ابری که ابرو در هم کشیده را آورد
هیجان در پلنگ جریان یافت، ابر در چشم، چشم در آهو
این سه جریان به ذهن شاعر ما، ناف در خون تپیده را آورد
ناگهانی ترین خبر؛ یعنی، مرگ مثل تگرگ می بارید
باد از اقصی نقاط این عالم، کرکسان دریده را آورد

راوی! این داستان تلخت را بس کن... آیا خودت نمی بینی
آه آهو چه سوزناک شد و اشک هر آفریده را آورد

ص: 13

ناگهان اتفاق افتاد و مرگ شلیک شد... صدای تفنگ

جلو چشم های بیننده، ماشه ای که چکیده را آورد

مرد با اشک شوق بر می گشت، آهو آرام از پلنگی رام

تیر پایان نمایی از نام هشتمین برگزیده را آورد

ص: 14

آهوی گناه - مرتضی آخرتی

آهی که چه بسیار سیاه است منم

آهو که به معنای گناه است منم

انگار کسی ضامن این آهو نیست

آن کس که همیشه کارش آه است منم

ص: 15

شرط ولایت - مرتضیٰ آخرتی

گفتند بلا بلا بلا، گفتم چشم

از روز الست با رضا، گفتم چشم

من آمده بودم به ولایت برسم

گفتی «انا من شروطها» گفتم چشم

ص: 16

نامه ای برای مشهد - مرتضی آخرتی

تا کی به کویر بحر، یا بر بخورد

باید به مسیرهای بهتر بخورد

ای کاش که نامه ای برای مشهد

امروز به پست این کبوتر بخورد

ص: 17

گشایش - مرتضیٰ آخرتی

با دستی و پایی که فلج... آمده اند

دنبال گشایش و فرج آمده اند

از دورترین منطقه های زخمی

تا گنبد ثامن الحجج آمده اند

ص: 18

شفاعت - مرتضیٰ آخرتی

آقای شفا! شفاعتی می خواهم

از معجزه های آیتی می خواهم

رنجورم و دردمند و آمرزش خواه

آمرزش و مرگ راحتی می خواهم

ص: 19

بشت این پنجره از مرز جمادی بگذر - حسین ابراهیمی

مه غلیظ است و پر از شعبده ی شیاد است

به گمان هرچه که آهو، تله ی صیاد است

جنبشنی جز شبخ تیره ی طراران نیست

پلکزاری برکت یافته ی باران نیست

شب ضخیم است و کدر، نیست چراغی روشن

نرسد پای تکاپو به رواقی روشن

خسته ام خسته که چشمی به زلال نردم

بال و پر داشتم اما پر و بالی نردم

پر و بیهوده شکستن پر و بودن تا کی؟

گره از بند تعلق ننگشودن تا کی؟

تا به کی رفته و نارفته ز پا افتادن

میل یوسف شدن و دل به زلیخا دادن؟

تا کی اینقدر زمینگیر بمانی دل من

با خودت یکسره درگیر بمانی دل من همه تن چشم شدن هیچ ندیدن، بس کن

رفتن اما همه سو تا نرسیدن، بس کن

سال ها در بدر بوته ی امکان بودم

همه ی مدعیان را همه را پیمودم

کسی از دایره ی بسته اش آزاد نبود

لوح هیچ آینه ای نقش پرزاد نبود

گفتم این خاک، فقط خاک سیاهست، همین

ظلمات است و فقط کثرت راه است، همین

ص: 20

فقط اینست که در کوچه ی مه بن بستیم

همه بازیچه ی آن ابری بالا بستیم

بارها کوفته ام هیچ دری نیست که نیست

خاک، خالی شده صاحب خبری نیست که نیست

ص: 21

«نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد

حُسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد»

گفت اینجاست «خدایی که در این نزدیکی است»

گنبد زرد طلایی که همین نزدیکی است

پیچ و خم را به همان اهل طریقت بسیار

عالمان را به دلیل و به دلالت بسیار

بگذر این ماهی غلطیده و جان کندن را

سر عقل آمدن و پای به گل ماندن را

قدمی از سر اخلاص عوامانه بزن

بوسه بر صحن و سرا و در این خانه بزنجویان بر سر آداب تشریف ماندند

به ترنجی که بریدند زیوسف ماندند

شوقشان در گل خَم در خَم اسلیمی سوخت

نیمی از باورشان گم شده و نیمی سوخت

مانده در خرده که این صحن و سرا، باری چیست؟

گنبد و صفحه ی مینای طلاکاری چیست؟

ماه را آن طرف ابر ندیدند آخر

بحر دیدند و به گوهر نرسیدند آخر

باید اینجا ز همه دست بشویی ای دل

هیچ ترتیبی و آداب مجویی ای دل

شاه و درویش و بد و خوب همه مهمانند

و در این خانه همه منتظر احسانند

صاحب خانه رثوف است دلت را بفرست

سر مینداز و نگاه خجالت را بفرست

هر که اینجا دلش آشفته تر و ریستر است

برکت یافتش از همگان بیشتر است

ص: 22

بگذر از وسوسه ی صورت و معنا و بمان

قطره ای باش که پیوسته به دریا و بمان

دست بردار که غوغای قنوت است این جا

آخر خاک و شروع ملکوت است این جا

بانگ تقاره می آید دمی ای دل برخیز

پشت این پنجره از مرتبه گل برخیز پشت این پنجره از مرز جمادی بگذر

در مقام طلب از مردم عادی بگذر

پشت این پنجره حیف است معطل ماندن

هشتمین، دیدن و در وادی هفتم راندن

پشت این پنجره تهلیل بخوان و بگذر

چار تکبیر بزن بر همگان و بگذر

دل اگر بگذرد از پنجره ی فولادش

قاب قوسین می آید به مبارکبادش

ملکوت آن طرف این همه جادو پیداست

اسم اعظم کمی آن سوی هیاهو پیداست

این قدر در پی هر خار و خسی خسته نران

کفتر چاهی این گنبد و گلدسته بمان

بگذار آینه ها رنگ قبولت بزنند

لولیان ازلی بانگ دخولت بزنند

رنگ ها را لب ایوان طلا جا بگذار

پاک و بیرنگ شو و در حرمش پا بگذار

کفش ها را بکن این صحن، گلاب آلوده است

لب بزن مست شو این عرش، شراب آلوده است

سجده کن این صنم آن قدر و جاهت دارد

که شب و روز پر وبال زیارت دارد

ص: 23

خویشتن را بشکن تازه شو و زیباشو

گم شو و در همه ی آینه ها پیدا شو

بشکن و باز هم از دوست شکستن بطلبدامنی نور از این بقعه ی روشن بطلب

آخرین سدره که گفتند و شنیدیم این جاست

آخرین مرتبه ی شدت تسلیم این جاست

ص: 24

هزاران دعا و بغض - حسین ابراهیمی

این عشق مثل باد صبا منتشر شده ست

این آفتاب در همه جا منتشر شده ست

مثل کبوتران حرم، سایه ی شما

در بیت، بیت دفتر ما منتشر شده ست

این آفتاب شعله زده، سمت آسمان

این آفتاب تا به کجا منتشر شده ست

آئینه های این حرم از عشق ما پر است

این آفتاب در همه جا منتشر شده ست

در این حرم برای همیشه دعای ما

در انعکاس آئینه ها منتشر شده ست

حالا هزار اشک، هزاران دعا و بغض

دور ضریح پاک شما منتشر شده ست

ص: 25

هوای حرم - حسین ابراهیمی

زبان گشوده ام آقا اجازه ام بدهید دوباره بارشی از شعر تازه ام بدهید

دوباره می شکفم عطر سیب اگر برسد

ورق ورق کلمات غریب اگر برسد

به شعر می کشم این بار صحن و ایوان را

پر از هوای حرم می کنم خراسان را

من امشب آمده ام با خودم قدم بزنم

طلسم این شب بی ماه را بهم بزنم

ولی نیامده ام در حریر بنشینم

و گوشه ی حرمت سربزیر بنشینم

لطفات نفسم با کجا عجین شده است

که وزن سنگ ترین سنگ این زمین شده است

به راه می زنم و آهوانه می گذرم

برای دیدنت از صحن و خانه می گذرم

که در طریق طلب مکث، حال عاشق نیست

رسیدن و نرسیدن سوال عاشق نیست

به خود نیامدم این جا مرا صدا کردند

مرا ز نیمه ی تاریک خود جدا کردند

گلویم از نفسی مستجاب چین خورده است

میان حنجره ام التهاب چین خورده است

به گریه می زنم از اول سفر با تو

زبانم الکن و گویاست چشم تر با تو

زبان دیگری آورده است این جا چشم

دو آسمان شتک خورده است این جا چشم چقدر چشم بچرخد در این سیاهی ها

چقدر فاصله مابین آب و ماهی ها

دچار این حرمم بال و پر نمی خواهم

من از نگاه شما بیشتر نمی خواهم

چقدر آمدن و بی حضور برگشتن

اشاره کردن و از راه دور برگشتن

چقدر عاشقت آواره ی جهان باشد

دچار دیدنت از چشم این و آن باشد

«رواق منظر چشم من آشیانه ی توست

کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست»

چه خانه ای که درش سمت آسمان باز است

هوای تازه ی این خانه نذر پرواز است

چه خانه ای که بهشت است پشت پنجره اش

صدای بال می آید ز روی هر گره اش

چه خانه ای که در آن هفت آسمان شادند

فرشتگان به غبار مسافران شادند

رقیق می گذرد هر که زائرش بشود

وضو بگیرد و پلکی مسافرش بشود

ص: 27

حرم نماز بزرگی ست ما نمی بینیم

قنوت روشن گلدسته را نمی بینیم

در آستانه ی توبی کلام می بارم

حضور ناسره را ناتمام می بارم «اگر چه عرض ادب نزد یار بی ادبیست

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربیست»

ص: 28

به هست و نیست قسم بی طرب نخواهم رفت

دوباره باز به اعماق شب نخواهم رفت

بگو حرارت نقاره را برافروزند

فروغ مشعل سی پاره را برافروزند

ص: 29

طواف حرم - عباس احمدی

ای نام تو خوشبوتر از آلاله و شب بو

یک عالمه گل کاشته ام در خم ابرو

خورشید هم از شرق نگاه تو می آید

هر صبح که در بند کنی حلقه ی گیسو

از دانه ی اشک دل زوار تو روید

برگرد ضریح تو چنین حلقه ی بازو

مشغول طواف حرمت هر چه کبوتر

مهمان صفای قدمت هر چه پرستو

تصویر فلک یکسره در صحن تو پیدا است

از بس که به آن بال ملانک زده جادو

تا صید کند یک نظر از گوشه ی چشمت

صیاد که ناله زده: یا ضامن آهو

پیش تو دراز است مرادست گدایبیا کاسه ی دل، کاسه ی سر، کاسه ی زانو

ای ناب ترین مایه ی الهام غزل ها

با تو چه نیازی است به معشوق و لب جو

بیمار توام آقا، نذرت دل تنگم

بنویس برای دل من نسخه و دارو

ص: 31

درد دل غریب - زهرا احمدی زاده

صدا بزن دل مرا به حرمت کبوتران

دل شکسته ی مرا بیر به اوج آسمان

تفقدی نما که دل پر از هجوم خستگی است

نشسته در وجود من، تمام غربت زمان

تمام جان من پر است از آرزوی دیدنت

تبلور نیاز را، ز چشم های من بخوان

به حسرت زیارتت، چه ناله ها که کرد دل

و کارگر نشد یکی، میان آن همه فغان

همیشه عاشق توام اگر چه گاه تیره ام

غریب آشنای دل مرا به روشنی رسان

چه گویمت من از غمی که ریشه کرده در دلم

بخواه تا ببینمت دوباره هم امام جان!

ص: 32

در آسمان تو - حسن احمدی فرد

زدیده اشک مسرت فشانده ام آقا

که تا ضریح، خودم را رسانده ام آقا

به شکر آن که به پابوس اجازه فرمودی

هزار مرتبه «الحمد» خوانده ام آقا

کنار گنبد زردت که قبه ی نور است

کبوترانه دلم را نشانده ام آقا

جسارت است که در مدح تو سخن گویم

در آسمان تو بالی فشانده ام آقا

بگیر دست دلم را، که دستگیر تویی

من آن مسافر در راه مانده ام آقا...

ص: 33

ابروی دوست - حسین اسرافیلی

دلم به مهر تو و آستان تو بند است

چو آهویی که پناه از تو آرزومند است

بر آستان تو عمری سر ارادت ماست

دلم به زلف تو ای دوست، سخت پابند است

چه جای عقل؟! جنون می کشد به صحرایم

چو عشق جلوه نماید، چه فرصت پند است؟!

خوشیم در حرمت خلوت تماشا را

چو شیشه ایم که با جوش باده خرسند استسرم سلامت از این سجده بر نخواهد خاست

کدام تیغ به ابروی دوست، مانند است؟!

طواف کوی تو کردم، سروش غییم گفت:

که بر طواف رضایت D، رضا خداوند است

در این شبی که منم، شوق آفتابم نیست
جمال دوست مرا مهر بی همانند است
به مشعر و عرفاتم، جمال حضرت توست
ندانم این چه طواف است و این چه ترفند است
به شهد نام شما دم به دم سخن گویم
کرامتی، که سزاوار طوطیان، قند است
اگر که هیچ ندارم تو را شفیع آرم
خدای داند و تو، با توام چه پیوند است
برای جد تو عمری گریستم چون شمع
به روز حشر، مرا آرزوی لبخند است
تهی مباد مرا دست خواهش از کرم
تورا به حرمت زهرا I، که سخت سوگند است

ص: 35

غزل ندامت - احمد اسداللهی

بر آستان تو روی نیاز آوردم

نیاز خویش، بر چاره ساز آوردمی نثار حریمت، به دست کوتاه خود

دل شکسته، ز راهی دراز آوردم

گرفتمش ز نشیب مذلت و آن را

به صد امید، بدین در، فراز آوردم

درون سینه، دلی غرق بحر سوز و گداز

به لب هم این غزل دلگداز آوردم

حریم حرمت «معصومه آی» را به بارگهت

شفیع خویش ز روی نیاز آوردم

امید من، همه، پا درمیانی اشک است

به ساز اشک، من این سوز و ساز آوردم

لوای مهر و ولای ترا، به دوش فلک

چو شعله، یکسره در اهتزاز آوردم

ص: 36

بوی آهو - جواد اسلامی

سر از لبریزی نامت چنان مسرور می رقصد

که جشن گندم است انگار و دارد مور می رقصد

چه کرده جذبه ی چشم تو با آغوش این غربت

که زایر قصد اینجا می کند از دور می رقصد

دو تا چشم پریشان بر ضریحت بستم و حالا

دو تا ماهی قرمز در پس این تور می رقصد

تمام خاک اینجا بوی آهوی ختن دارد

اگر عطار در بازار نیشابور می رقصد چنان در دستگاه شوق ات افتاد اختیار از کف

که در بزم همایونت کبوتر شور می رقصد

به شوق لمس دستان تو از بسیاری مستی

سه دانه دل میان سینه انگور می رقصد

شفا از سمت آن دست مسیحایی اگر باشد

فلج کف می زند، کر می نوازد، کور می رقصد

ص: 37

خاک کبوترخیز - جواد اسلامی

یله کن حجم پریشانی ما را بر دوش
آسمان! چشم من ای شرقی یلدا بر دوش
جز تماشای تو کفر است چرانیدن چشم
جز به تیغ تو حرام است سر ما بر دوش
پر زدم در طلب خاک کبوتر خیزت
پر کدام است؟ بگو جذبه ی مولا بر دوش
نذر کردم چو به شوق تو بی‌آغازم وجد
یا به زنجیر برندم ز درت یا بر دوش
آن چنان گنبد مینای تو بالاست که سر
چون کلاه افتد از فرط تماشا بر دوش
با تو خورشید، حکایت گر حیرانی هاست
آسمان بار گران می کشد اینجا بر دوش

من طیبی سراغ دارم که، پول دار و دوا نمی خواهد
در ازای شفا از این مردم جز دلی مبتلا نمی خواهد
بی پناه و غریب هم باشی در لطف و کرامتش باز است
احتیاجی به وقت قبلی نیست، واسطه، آشنا نمی خواهد
چیست در این زمین که فواره، نیمه ی راه آسمان برگشت؟
آب هم چون کبوتران اوجی غیر از این خاک پا نمی خواهد
چه شکر دارد این لب گندم که کبوتر به سجده می بوسد
هر که طوقی او شود جایی جز کنار رضا نمی خواهد
پای طومار درد این مردم، مهری از التیام او خورده است
مهر مهری که تا جهان باقی است مهلت و انقضاء نمی خواهد

اضطراب مهاجر - سید مهرداد افضلی

بازان گرفته، دل چمدان مسافر است

ها اضطراب، عادت مرغ مهاجر است

می گوید «از نشاط جهان دلگرفته ام

یک تکه از غم تو برایم جواهر است!»

هی می رود می آید، هی غصه می خورد

از این که تو نخواهی اش، آشفته خاطر است!

با این همه خوش است که شاید بخواهی و...

این سال آخری همه دیدند زائر است! پلک اش که گرم می شود این گوشه ی حرم

بازار خط و ساحت خال تو دایر است

تو دلبرانه می گذری، از دل نسیم

دل آهوانه، گمشده ی این مناظر است!

ذوقی که ریخته است در آواز کائنات

یک گوشه از ترانگی روح شاعر است!

روحي که شرحه شرحه تو را چرخ می زند

روحي که رنج دیده ی بغضی معاصر است

وا کرد پلک و دید کنار ضریح توست

آغاز عاشقیش همین بیت آخر است

ص: 41

کبوتر خورشید - امیر اکبرزاده

پیچید بوی پیرهن اش در باد، باران گرفت، خاک معطر شد
باران گرفت پلک زمین خندید (لبخند بین اشک شناور شد)
پیراهنی که بوی رسیدن داشت آبی تر از تموج هر دریا
در امتداد رد قدم هایش صحرا دچار خلسه ی بندر شد
خندید، عطر سیب شکفت و بعد، گل های بهت آینه رویدند
آینه شاعرانه دهان وا کرد، تصویر عشق چند برابر شد
«والشمس» از نگاه بلیغ اش ریخت، تکثیر شد به نیت او خورشید
خورشیدها به سجده که افتادند، هر سجده گاه چشمه ی «کوثر» شد
پلکی زد آسمان به زمین افتاد، چرخید حول آبی چشمانشبرگشت از غروب کبوتر بعد پرواز رو به اوج مقرر شد
پیچید بوی پیرهن اش در باد، در کوچه های شهر به راه افتاد
دنبال او دوید نگاه عشق، از شوق، چشم پنجره ها تر شد
حسی غریب داد به اهل شعر، لبخند آشنا و نگاه او
حسی شبیه شادی آهوها تا عاشقی به شهر مقدر شد
کنعان اگر چه نیست ولی این خاک فیروزه کاری است برای او
یوسف اگر چه نیست ولی با او چشمان پیر عشق منور شد
خورشید می نشست به آرامی بر روی گنبدی که طلا کاری است
بر روی شانه های افق انگار خورشید عاشقانه کبوتر شد

حرم سبز - احمد رضا الیاسی

تا با حرم سبز تو خو می گیرم

در محضر چشمت آبرو می گیرم

روشن دلم و زلال، وقتی با اشک

در صحن مطهرت وضو می گیرم

ص: 43

راه آسمان - احمد رضا الیاسی

در پای قدمگاه تو جان می گیرم

چون اشک به سویت جریان می گیرم

با پیچک سبز کاشی ایوانتمی رویم و راه آسمان می گیرم

ص: 44

زخمی غربت - احمد رضا الیاسی

در چشمه ی جاری ات جلا می دهی ام

آینه ای از نور خدا می دهی ام

ای بسته ی گوشه ی ضریحت دل من

من زخمی غربتم شفا می دهی ام؟

ص: 45

حیات ابدی - احمد رضا الیاسی

ای عشق تو معنی حیات ابدی

در پیش تو نیست مهر عالم عددی

آشفته و بی شکیب، افتاده دلم

در پای تو یا ضامن آهو مددی

ص: 46

عطر حرم - احمد رضا الیاسی

من خدمت چشم تو ادرات دارم

یک لحظه عنایتی، که حاجت دارم

عطر حرم از ضجه ی من می ریزد برای است دلم، شور زیارت دارم

ص: 47

فرازهایی از قصیده واره ی حرم - مرتضی امیری

شوکران درد نوشیدم، دوا آموختم

غوطه در افتادگی خوردم، شنا آموختم

شهری یان را خون اندیشه به جوش آورده است

آنچه من در سنگلاخ روستا آموختم

سقف چوبی، فرش خاکی، چینه های کاه گل

بی تنش، بی معرکه، بی ادعا آموختم

زیر نور خسته ی فانوس در کنجی نمور

روشنی را فتح کردم، روشنا آموختم

پشت دریاها چه شهری بود و پشت کوه ها؟

عافیت را وانهادم، ماجرا آموختم

مثل من در من کسی، از من ولی بسیار دور

گم شدم، چیزی از این همسایه ها آموختم

تا بینم این من مثل من مرموز را

شاعرانه هم بهانه، هم بها آموختم

پشت در پشتم ترنم گوی و شاعر بوده اند

شعر گفتن را نه پشت میزها آموختم

در خراسان رشد کردم - کعبه ی شعر و شعور

همت از پیران گرفتم، از رضا آموختم

ای طلا آجین ضریحت، روزنه های امیدبا غبار بارگاهت کیمیا آموختم

با تو بودم، با تو ای گلدرسته ی باغ شهود

هر کجا اندیشه کردم، هر کجا آموختم

ص: 48

با تو بودم با تو ای قطب مدار دوستی

گر نهان آموختم یا برملا آموختم

یاد باد آن روزهای روزه، آن شب های ذکر

آنچه در صحن مطهر جا به جا آموختم

بی تو گر افروختم شمعی، هوس خاموش کرد

بی تو گر آموختم چیزی هوا آموختم

من شریعت را در این آینه ایوان دیده ام

من طریقت را در این عصمت سرا آموختم

یاد باد آن روزهای باد و باران حرم

آن اجابت ها که در کنج دعا آموختم

در حرم بودم اگر ایمان مرا تطهیر کرد

در حرم بودم اگر حجب و حیا آموختم

نسخه می پیچد برایم این حریم محترم

من سلامت را در این دارالشفای آموختم

در حرم یا نه! بگو در کعبه، در قدس شریف

در حرم یا نه! بگو در کبریا آموختم

در حرم بودم که فهمیدم نبوت ختم شد

در حرم آموختم، ها! در حرا آموختم

معذرت می خواهم از «تو» گفتن ای مولای من

از شما آموختم من، از شما آموختم از شما - من - ای شما سرشار از امن و امان

از شما - من - ای شما مشکل گشا آموختم

از شما - من - ای شما شرح شریف لا اله

از شما - من ای شما روح خدا آموختم

از شما - دور ای امام مهربان افتاده ام

من خطا دور از شما - ها - من خطا آموختم

ص: 49

هم مگر لطف شمایم دست گیرد ای امام

من و گرنه هر سزارا - ناسزا آموختم

ص: 50

ضامن آینه ها - سهیلا باقریان

هفت آسمان، خاک تو را پابوس

ای سرزمین عشق، ملک طوس

ای ردپای هر چه خوبی ها

در جای جای خاک تو محسوس

خاک تو ملک مهر عالمتاب

من، کور سوی خسته ی فانوس

پر می کشد هر لحظه با یادت

از پیکر خاکسترم ققنوس

ای ضامن آینه ها، مانده است

آهوی دل، در سینه ام محبوسای هشتمین باب از بهشت عشق

هفت آسمان خاک تو را پابوس

ص: 51

آفتاب شرقی - مجید باوفا

چگونه می شود آیا خدا خدا نکنم

چگونه می شود آیا تو را صدا نکنم

چگونه می شود آیا کبوتر دل را

میان فوج کبوتر، شبی هوا نکنم

گره ز کار من و دل اگر که وانکنی

ضریح و معجر و آینه را رها نکنم

تمام آینه های شکسته می داند

دل شکسته ی خود را ز تو جدا نکنم

قسم به هر چه کبوتر که قفل قلبم را

به جز کنار ضریحت به گریه وانکنم

تمام صحن حرم را گرفته بوی نیاز

به من بگو که چگونه رضا رضا D نکنم

ص: 52

بیت هشتم - علیرضا بدیع

به یمن پای شما خاک با سعادت شد

و آب از این همه تبعیض، غرق حسرت شده‌مین که از لب قنات حدیث شهید چکید

نبات سبز شد و هرچه آب، شربت شد

حدیث شکر که گفتی گیاه دستش را

بلند کرد به آمین، وفور نعمت شد

شبی که خوشه‌ی انگور میل کرد تو را

میان ایزد و ابلیس از تو صحبت شد

در آن مناظره، ابلیس از خدا پرسید

که گفته عدل تو در خلق ما رعایت شد؟!

یکی شبیه من اینگونه رانده از همه کس

یکی شبیه رضا D قبله جماعت شد

از آن دقیقه که خورشید، گنبدت را دید

غروب کرد و رخس سرخ از خجالت شد

ص: 53

سایبان مهر - امیر برزگر خراسانی

تا زخاک درت نشان دارم

فخر بر هفت آسمان دارم

کمتر از ذره ام ولی پیوند

با فراسوی لامکان دارم

تا نهادم به خاک پایت سر

پای بر فرق فرقدان دارم

گرچه آهو مزاجم و مضطر

دلی از مردمان رمان دارمیر ندارم از آستان تو سر

تا درین جسم خسته جان دارم

هیچ پروا، زهیچ صیادی

نکنم تا ترا ضمان دارم

تا که همچون کبوتران حرم

در حریم تو آشیان دارم

سیر در آسمان کنم از شوق

گاه در لامکان مکان دارم

باکم از آفتاب محشر نیست

تا ز مهر تو سایبان دارم

نیست پروا مرا زشور و نشور

تا ز تو سر خط امان دارم

باشد از شوق تو ز چشمه ی چشم

سپیل اشکی اگر روان دارم

ص: 54

نسپریم سر مگر به درگه تو

جز تو با چرخ سرگران دارم

جز تو کس را ثنا نخواهم گفت

عار از مدح این و آن دارم

تا که گفتم تو را ثنا گفتم

قلمی گرچه ناتوان دارم

قلمم را خدا قلم سازد

گر که از آن امید نان دارمگر ثناخوان تو بمیرم من

به خدا عمر جاودان دارم

ای ولی خدا به عرصه ی خاک

پیش تو از خود الامان دارم

مردمان جمله دوستان منند

کی شکایت زمردمان دارم

دشمن من کسی به جز من نیست

چهره زین غم چو زعفران دارم

همچو آهو مرا ضمانت کن

که ترا من نگاهبان دارم

تو کرم کن و گرنه من زین عمر

هرچه دارم همه زیان دارم

گفتم این چامه را چو خاقانی

جز ردیفی که غیر از آن دارم

خرده بر شعر من مگیر «امیر»

بنده هم طبع نکته دان دارم

شایگان است، پیش اهل ادب

گریکی لفظ شایگان دارم

ص: 55

شمس الشموس - امیر برزگر خراسانی

شب‌نم - سرشک حسرت دامان پاک توست

گل‌رنگ و بوی را به چمن سینه چاک توستان می‌که در شریعت عشاق شد حلال

در هر خم و صراحی و ساغر زتاک توست

شمس الشموس من، که به صد شوق، آفتاب

هر بامداد ساجد محراب خاک توست

ای آن که در نجات بشر ز آتش عذاب

ایمان به ذات خالق یکتا ملاک توست

ای هشتمین ولی خدا در بسیط خاک

از جان «امیر» کشته‌ی عشق و هلاک توست

ص: 56

هوای زیارت - محبوبه بزم آرا

چشمم به هیچ پنجره رغبت نمی کند

جز با ضریح پاک تو صحبت نمی کند

دیگر کبوتر دل من، آب و دانه را

جز با کبوتران تو قسمت نمی کند

شاید هنوز این همه باران اشتیاق

در آستان دوست کفایت نمی کند

شاید هنوز بنده ی خاکم که گنبدت

من را به آسمان تو دعوت نمی کند

مولا نگو که این پر و بال شکسته را

باران مرهم تو شفاعت نمی کند

آخر بدون مرحمت چشم های تو

این خسته را خدا هم اجابت نمی کند

خواندی مرا، وگر نه بدون اشاره اتقلیم چنین هوای زیارت نمی کند

آهوی بی پناه - محبوبه بزم آرا

هر روز، هفته، پشت همین میز، این حصار

هر روز در کشاکش یک لحظه اختیار

تا پای من به رقص درآید به ساز دوست

تا دست من پرنده شود در هوای یار

شاید گره خورد به طواف کبوتران

بر گبند طلای تو بنشیند این غبار

شاید که روزنی به حریم تو وا کند

دیوارهای وحشت این قلب بی قرار

در پیچ و تاب عقربه های پریده رنگ

در بند شاخه های کلاغان بی بهار

بی تاب دست های نوازشگر تو است

آهوی بی پناهی این دشت های ناز

خاطرات - نجمه بنائیان

در خاطراتم

یک فوج کبوتر مانده است

و یک گنبد طلایی دور تمام پنج سالگی ام را

یقین داشتم

بزرگ که شدم دستم به ضریح می رسد

بی آن که پدر

مرا روی شانهِ هایش بالا ببرد

من سال هاست که از پنج سالگی ام دور شده ام

از تو

از پنجره ی فولاد...

کاش بچگی ام بر می گشت

کاش دستم به ضریح می رسید

ص: 59

شاعر بی بال و پر - نجمه بنائیان

این بار هم از آمدن، من بی خبر پر
فکر ضریح و دست من، فکر سفر پر
مثل تمام قصه های کودکی باز
من هم شبیه آن کلاغ در به در پر
کنج قفس تنها و بی کس می نشینم
دستی که بگشاید دری وقت سحر پر
من ماندم و تصویر تنها آرزویم
سنگینی ام بر شانه ی گرم پدر پر
ای کاش این دفعه که دعوت می کنی باز
دیگر نگویی شاعر بی بال و پر... پر

زیباترین پیام خداوند - محمد پروانه

تا خاوران، نگاه شما را مرید شد

تبریز تا هرات پر از بایزید شد

از شرق کوچه باغ نشابور، آن غریب

مثل بهار آمد و آغاز عید شد

وقتی حدیث سلسله مشکات راه گشت

شب پیش نور مرد و جهان رو سفید شد

ای تکیه گاه هرچه غریب است نام تو

فرش زمین گام تو عرش امید شد

بر بستر قدوم شما نقش عشق ماند

جوشید آب و تالی زمزم پدید شد

اما به دست ظلم، عدالت به خاک رفت

زیباترین پیام خدا ناپدید شد

باران گرفت چشم سناباد خسته را

سیلاب اشک دیده ی مردم شدید شد

در ازدحام زائر تو شد غبار نور

پروانه ای که پای ضریحت شهید شد

هوای خراسان - خدیجه پنجمی

از برکت دعای تو باران گرفته است
یک شهر مرده با نفست جان گرفته است
بوی بهشت گمشده در توس می وزد
یا نه! هوای توس که جریان گرفته است
یا ثامن الائمه D برای ابد، جهان
در زیر سایه ات سر و سامان گرفته است
از آن زمان که توس تو را در بغل گرفت
عالم به دل هوای خراسان گرفته است
در من طلوع کرده ای، ای آفتاب شرق
این قصه هم به نام تو پایان گرفته است

ص: 62

درهای استجابت - مجید پیمان

فرسنگ ها فرسنگ

دورم از شما

ما بین ما کوه ها و دره ها صف کشیده اند

آرزوی زیارتتان را

آه می کشم

قاب عکس ضریح را در بر می گیرم

و عاشقانه

به وسعت ابرها

دلتنگییم را، می بارم پناهنده ی مهربانی ات می شوم

پناهم می دهی

درهای استجابت را می گشایی

و سبکبال در آسمان حریمت می گردانی ام

زیارت می کنم

بی نیاز سفر جسم

و چنان که خاک تشنه

باران را دریافته باشد

تازه می شوم

ص: 63

اتفاق شگرف - مجید تربت زاده

پاداش چیست

سعادت دیدار همیشه ی گنبدی

که از آن

خورشید می تراود؟

صله ی کدام شعر نگفته است

ذوقی که

سرودنت را تاب می آورد؟

چشم های ما

به جبران کدام چشم پوشی

به زیارت هر روزه ی گلدسته ها

که دو سوی خورشیددر اهتزاز ایستاده اند

نایل می شوند؟

ص: 64

سلام آقا!

می بخشی اگر

به امید حریم سخاوت

دل های روزمره ی مان را

تا حرمت امتداد داده ایم

موهبتی است

که گاه می طلبی

تا گوش های بیهودگی مان

محرم کبوترانه های زائرانت باشند

ص: 65

سلام آقا!

بیخشان

که عادت کرده ایم

به اتفاق شگرف حضورت

و اغلب،

فراموش می کنیم

همجواری با قطعه ای از بهشت را

که خدا به زمین عاریت داده است

هر کنجای شهر باشیم

سلام می کنیم رسته های حاجت راه بی محابا

به ضریح کرامت

گره می زنیم و در جواب،

هر صبح، خورشید گنبدت

در چشم هایمان طلوع می کند

ص: 66

مدیون بارگاه تو - فاطمه تقدی

می‌گیرم از ضریح تو این روزها مدد
در سینه ام تلاطم و طوفان و جزر و مد
تنها خیال توست که هر شب دل مرا
در آسمان عشق و غزل می‌کند رصد
جز آستان پاک و نجیب تو هیچ کس
هرگز نبوده خانه ی خورشید را بلد
ای ماه من، دوباره بیاور از آسمان
باران و آفتاب و ستاره سبد سبد
مدیون بارگاه توام ای عزل ترین
مدیون بارگاه تو و عشق تا ابد

آشنای آسمان - سعید تکلومنش

ای آن که در غربت خاک با آسمان آشنایی

در هر کجایی که باشی در آستان خدایی

با دست هایی که آسان می بخشد و می رهند تمثال مهر خداوند، تندیس لطف و سخایی

در روزگاری که باران، چندی نباریده باشد

فصل نماز طراوت در لحظه های دعایی

هرچند غیر از غریبی در روزگارت ندیدی

اما تو همواره با ما در هر کجا آشنایی

در بر گرفته ضریحت انبوه مشتاق مردم

زیرا به نام خداوند بر درد اینان شفایی

جان از عذاب الهی با بودند گشته ایمن

زیرا شما شرط رفتن در حصن الا اله بی

ما را دعا کن بیاییم این سال پابوس مولا

ای آن که در روز میلاد در آستان رضایی D

جذبہ پنہان - طیبہ سادات ثابت

ای جذبہ ی پنہان شدہ در دورترین طور

ای عشق تجسم شدہ در دیدہ ی منصور

گفتند کہ دیدند تو را رد شدہ ای باز

یک لحظہ ہم از بلخ و بخارا و نشابور

گفتند کہ ہر جا گذرت بودہ چشاندی

از زمزم چشمت بہ ہمہ ساغری از شور

گفتند و شنیدند و شنیدیم، دریغا

ما بوی تو را باز ہم از فاصلہ ی دور

دیگر نگذارید چنین زرد بمانیم

مرثیہ بخوانیم بہ ہر خوشہ ی انگور

ما را بر بایید از این قلعہ ی تاریکما را برسائید بہ آن جای پر از نور

ص: 69

نذر پروانه ها - احمد جعفر نژاد

نذر پروانه ها

در سایه سار تو

آهوایی

خطوط زلالی ات را

تا پلک پنجره ها

جاده می کشد

آهوانه

گریز می زنم

به راه، به نگاه

نمی خواهم کبوتر شوم

کرامت تو کافیه

فکر می کنم

«خانه دوست همین جاست»

که درهایش سمت آبی ها

در هوای مهمه ها

پراز نذر پروازهاست

ص: 70

یک قاصدک - محمدامین جعفری

دور از حریم آینه ی بارگاه تو

یک قاصدک رها شده سمت نگاه تو

از زخم های کهنه ی یک مرد مبتلا تا آسمان پر شده از روی ماه تو

از آستین خیس تر از چشم های من

تا آستان قدسی دولت پناه تو

با یک سبد سلام و نگاهی پر از دعا

پی می برد به جاذبه ی جایگاه تو

اذن دخول می دهی و بوسه می زند

بر سنگفرش ساده ی آرامگاه تو

ص: 71

می پیچد از نگاه عمیقش صدای من
در انعکاس گمشده ی های های من
با لهجه ی سکوت ترش داد می زند
زخم ضخم حنجره ها را به جای من
بعد از تمام این کلماتی که گفته ام
می آورد غبار حرم را برای من
از گریه های داغ من آزاد می شود
پر می زند به خاطره ی خواب های من
از قاصدک که رد عبوری نمانده است
پشت ضریح مانده ولی رد پای من

ص: 72

تویی که زاده ی عشقی! نه! عشق زاده ی توست

بخوان صحیفه ی دل را که در اراده ی توست

بخوان به لهجه ی انگورهای سبز دعا

که چشم حادثه این بار مست باده ی توست کددام جلوه ی معنی؟ کددام آیه ی عشق

شکوهمندتر از چهره ی گشاده ی توست

نشسته ام، غزلی سمت نور می کشدم

حدیث نور و غزل طرح ایستاده ی توست

به روی گنبد زردت ستاره کرده هبوط

ستاره در دل شب زایر پیاده ی توست

چه آشنا و رها می کند طواف ضریح

دل کبوتر طوقی که دانه داده ی توست

سحر که می وزی از سمت واژه های خیال

میان دست من و شعر، حس ساده ی توست

عطری است در تمام جهت ها - عباس چشامی

شب بی قرار و بی خود در نور می پرد

نزدیک

بال می زند و دور می پرد

در لحظه لحظه، شربت شادی چکانده اند

بیهوده نیست این همه زنبور می پرد

شادا که در نفس نفس رود زندگی

شوقی شبیه ماهی، از تور می پرد

امشب خلاف آن چه که در پیش از این گذشت

پابند خورده ناخوشی و شور می پرد

عطری است در تمام جهت ها روان شده

در مقدمش سرخس و نشابور می پرد

ای جام تازه چیستی آخر که این چنین

پیش تو هوش از سر انگور می پرددل هر قدر خراب، به نامت که می رسد

سستی نمی شناسد و کیفور می پرد

آخر به بام ماه ربای تو می خورد

این کفتر رها شده هر جور می پرد

ص: 74

ای هشتمین ستاره - تراج حاجیان

باز دلم در هوس روی توست

زایر بی پا و سرکوی توست

باز هوای حرمت در سرم

می زند آتش به دل و پیکرم

عزم سفر کرده دلم یا رضا D

بر تو نظر کرده دلم یا رضا D

گشته دلم باز پریشان تو

واله و سرگشته و حیران تو

غم به دلم چنگ زند هر زمان

می شود این دل به حریمت روان

ای که تویی چاره ی هر مشکلم

می کنی آیا نظری بر دلم؟

می شود آیا که جوابم دهی

تشنه ام و جرعه ی آبم دهی؟

کاش دگر باره به یک «یا رضا» D

این دل ویران شده گردد رضاکاش که تو باز جوابم دهی

جرعه ای از باده ی نابم دهی

غزل رضوی - حسین حاجی هاشمی

گفتم غزل بگویم و شاعر شوم تو را

شاید خدا بخواهد و زائر شوم تو را

شاید خدا بخواهد و در بیتی از غزل

مقصد شوی مرا و مسافر شوم تو را

این سان که باد را به هوایت دویده ام

کم مانده است خاک معابر شوم تو را

قسمت نبود ضامن آهو شوی مرا

دریا شدی که مرغ مهاجر شوم تو را

هر شب دخیل پنجره ی شوق می شوم

شاید خدا بخواهد و شاعر شوم تو را

ص: 76

کبوتر حرم - حسین حاجی هاشمی

دوباره آمده ام تا کبوترت باشم

قبول می کنی آیا کبوترت باشم؟

نشسته ام که تو اذن پریدنم بدهی

که تا همیشه ی دنیا کبوترت باشم خیل پنجره ی صحن می شوم امشب

به این امید که فردا کبوترت باشم

مطیع حکم توام ضامن همیشه غریب

بگو غزال شوم یا کبوترت باشم

چه می شود که من - این تا همیشه آواره -

فقط همین دو سه شب را کبوترت باشم

اگر چه بال پریدن ندارم آقا جان

دوباره آمده ام تا کبوترت باشم

ص: 77

قله ترین کوه

شرمنده است

از این قبه ی طلا...

من از کوچه سلامت می کنم

تو

سرسبزی ات را برایم تکان می دهی

هر شب

از خانه

پیاده تا تو

در می نوردم ستاره ها را

ناله ها بلند می شود

دعا که می خوانی، همگی خواب می بینند

مردی را با بالا پوشی از بهار

که غزالان در آن

خیز برداشته اند...

و من

آن رمیده ترین آهویم که

همواره

به سایه سار نگاه تو

باز می گردم

ص: 79

غریبه - خدیجه حافظی

اگر چه پاک نبودم، مرا جواب نکرد

گرفت دست مرا از من اجتناب نکرد

به دست خود عطشم را به دست آب سپرد

مرا فریفته ی وعده ی سراب نکرد

به آن دیار سفر کردم آبرو بر کف

فدای معرفتی که مرا خراب نکرد

و هیچ کس چون او یک غریبه را با خود

چنین یگانه ندید، آشنا حساب نکرد

و پیش از او کسی آن گونه مهربانانه

نکرده ایم تقاضا که مستجاب نکرد دل رمیده ی من بود و بیم صیادان

و آن پناه که هرگز مرا جواب نکرد

ص: 80

دخیل - حسن حسینی

مهمون از راه اومده شهر شده آماده
بازم امشب تو حرم غلغله و فریاده
دل گنبد داره از غصه و غم می ترکه
چون هزار تا دل غمگین تو خودش جا داده
قد گلدسته، وقاری داره امشب که نگو
رو ضریح قامتش دست نیاز باده
تشنگی مثل گدایی که دروغی باشه
دم سقاخونه زیر دست و پا افتاده
غم غربت اومده دخیل ببنده به دلم
به خیالش دل من پنجره ی فولاده!

لحظه ی دیدار - علیرضا حکمتی

هرچند دورم از شما، انگار نزدیکم

دور از شما هستم، ولی این بار نزدیکم

حس می کنم باید کبوتر باشم و... اما

امشب به این احساس خود بسیار نزدیکم

از دور بوی مهربانی می وزد ای دوست

کم کم به اوج لحظه ی دیدار، نزدیکم

ص: 82

انگار تا دروازه های شهر، راهی نیست

آهوی قلبم! تندتر بشمار! نزدیکم

ص: 83

مسیر بهشت - محمدعلی خطیبی (نوید)

باز این دل شکسته به یادت قلم زند

شعر ترا سراید و از عشق دم زند

در آرزوی وعده ی دیدارت ای رئوف

با اشتیاق، گام بسوی حرم زند

بی بهره از فروغ عطایت نمی شود

هرکس، در سرای ترا بیش و کم زند

پایان این مسیر، بهشت است و عاقبت

خوشبخت عاشقی که در این ره قدم زند

خوش آن دمی که لطف تو فریاد رس شود

تا دست رد به سینه ی اندوه و غم زند

ای کاش سرنوشت مرا نیز کردگار

در کسوت غلامی یت آقا! رقم زند

جان معمایی جهان - علی خالقی

خورشید شرق! جان معمایی جهان!
ای لامکان پنجه در افکنده با مکان!
باران شدیدتر شده در چشم های من
موجی بزن! بلند شو ای شور ناگهان
هر روز شمع خانه ی خورشید می شود
از گنبد طلای تو روشن در آسمان
تا ریسمان فاصله کوتاه تر شود
آتش زدم زسوز درونم به ریسمان
مولا! سری بزن به هیاهوی بیشه ها
در دام رفته اند به شوق تو آهوان
ای میزبان! اگر تو فقط چشم واکنی
آنک، تمام می شود اندوه میهمان
مانند عطر تازه نفس می کشم تو را
جان پاره های روح منند این کبوتران

بال های خسته - محمود خرقانی

سر می خورد به سمت شما دست های من

با یک بغل لطافت گل های نسترن

در آتش عتاب شما چند مدتی است

دارد مذاب می شود انگار این بدن

حق می دهم به این که صدایم نمی کنید حق می دهم به فاصله همامان مسلماً

بیست و سه سال (1) فاجعه زانو زده به خاک

بیست و سه سال طعمه ی ابلیس ها شدن

من معتقد به لطف شمایم، کرم کنید

آقا به این قیافه ی متروک سر بزن

با بال های خسته ی من می شود پرید

وقتی نگاه گرم شما می خورد به من

امروز هم به خاطر یک باغ عاطفه

دستی بکش به این گل پژمرده از محن

ص: 86

مولای آفتاب - محمد خسرو نژاد

سر زند هر بامداد از طرف بامت آفتاب

می کند هر روز از مشرق سلامت آفتاب

سر برون می آورد هر روز و پنهان می شود

تا دو نوبت از افق بر احترام آفتاب

گر تو بگشایی نقاب از چهره، ای شمس الشموس

کمتر است از ذره در پیش مقام آفتاب

هر کجا خورشید می تابد نشان روی توست

می رساند بر همه عالم پیام آفتاب

ای مه برج ولایت، ای رضا D خورشید دین

ای که باشد کمترین عبد و غلامت آفتابگر کشد قهر تو روزی تیغ بر روی فلک

کی توان گردد سپر پیش حسامت آفتاب

گر دهی فرمان که سر از چاه مشرق بر میار

حاش لله سر به پیچد از کلامت آفتاب

تا بماند جاودان این روشنایی می کند

توتیای دیده، خاک زیر گامت آفتاب

روز محشر زان سبب سوزنده تر آید پدید

تا که بستاند ز دشمن انتقامت آفتاب

نی عجب گر شعر «خسرو» روشنی بخشد به دل

روشنی افزون کند از فیض نامت آفتاب

تو دستی می کشی، دست تو آرام است آهورا - هادی خورشاهیان

معطل می کند عرفان تو عقل ارسطورا

و مولانا فراموش از تو خواهد کرد «یاهو» را

طلسم دست های مهربانت می شود موسی

که باطل می کند با تکه چوبی هرچه جادورا

توزیبا می شوی، از یوسف در چاه زیباتر

زلیخا می کشد بر نازک انگشت، چاقورا

تو آن قدر از وجود خلسه ی اشراق مشهودی

که بودا می زند آتش تمام هند و هندورا

برای صید آهوی نگاه میهمان تو

کشیده میزبان تا خوشه ی انگور این جورا زنی در آستان در کنار حوض اسماعیل

به شرم سرمه مالیدست چشمش را و ابرورا

نگاهی کرد در آینه اما قاب عکسش نیست

کشیده دخترک بر روی جلدش عکس «زینو» را

به دختر گفت سقف ابری ات را آسمانی کن

کمی پر رنگ تر کن آسمان صاف آن سورا

بکش با این مداد قهوه ای یک لانه ی کوچک

و با آرامش بنشان در آن بالا پرستورا

و در این صفحه هم دریا بکش با موج های سبز

بکش در دوردست آب ها فانوس و سوسورا

دو تا ابر سیاه از پشت صفحه چشم در راهند

و در آن صفحه بارانی بیاران باد و هوهورا

ص: 88

بکش در صفحه آخر دو تا نیلوفر وحشی

بکش در صفحه آخر به نرمی گردن «قو» را

زنی با دفتر نقاشی اش تا سایه ها آمد

ضریحی در سکوت از یاد می بردش هیاهو را

رها می کرد بر تاریک کاغذ دست هایش را

رها می کرد بر پهنای صورت مشکی مورا

«من از آقا شفا می خواهم، این دختر چهل سال است

که در خوابش کشیده روی کاغذ بوی شب بورا»

قلمدان مرصع می زد از بوی نیشابور

به بوی نافه ای آخر صبا آن طره گیسو را پراکندست بر بالای آن بیدی که مجنون است

تو دستی می کشی، دست تو آرام است آهورا

برای صید آهوی نگاه میهمان تو

کشیده میزبان تا خوشه ی انگور بارورا

ص: 89

آهو وزید لای ورق ها - علی اصغر داوری

دو تا هلال، نه ابرو کشید عاشق شد

به جای چشم دو جادو کشید عاشق شد

قلم بلند شد و از سر پریشانی

نشست خرمن گیسو کشید عاشق شد

کشید «بدر»ش را پس فرشته با دف ماه

به رقص آمده یا هو کشید عاشق شد

خودش کشید خدا پرده ی جمالش را

خودش که پرده از آن رو کشید عاشق شد

شب ولادت باران گرفت شعرم را

و خیس در قدم او کشید عاشق شد

کشید دشتی و صیاد در کمینی را

به صید در پی آهو کشید عاشق شد

و باد لای ورق ها وزید آهو را

به تاخت پرده به هر سو کشید عاشق شد

چه نشئه بود بر آن سنگفرش این که نسیم

وزید صحن تو را بو کشید عاشق شد؟! که خدمت شد و با بال های نازک خویش

به هر چه خاک که جارو کشید عاشق شد؟!!

سحر گریخت به تاراج خاک کویت را

به هر گذر و به هر کو کشید عاشق شد

از اتفاق به پیراهنی وزید شبی

و صبح هر که مرا بو کشید عاشق شد

ص: 90

فرشته ی بی بال - مرضیه داوری

و روی صندلی چرخ دار، طفل غزل

نشسته بی حرکت با عروسکی به بغل

و سخت محو تماشای بیچه ها شده است

و نیم خیز به سمت غروب پا شده است

ص: 91

شتاب کرده و افتاده - آه کودک من

شیه درد به آغوش من کشیده شده

همین پرنده که هر بار آمدم آقا

بدون بال به دنبال من پریده شده

همین فرشته ی بی بال من - که معتقدند

از ابتدا به همین شکل آفریده شده

ص: 92

نسیم از سرمستی وزید بر گنبد

پرنده ای شد و دستی کشید بر گنبد

شب است و حال خوشی پرسه می زند در منشبیه گریه شبیه دو ابر باریدن

بگیر دست مرا تا عصای تو باشم

خدا کند بتوانم که پای تو باشم

بریز روی دلم حرف های سنگین را

ببار روی سرم ابرهای غمگین را

دخیل بسته ام امشب ضریح آقا را

تو را به من بدهد، من تمام دنیا را...

تمام قلک من نذر بارگاه شما

ببین پرنده ی من خفته در پناه شما

چه می شود که صدایم به آسمان برسد

کبوتر دل من هم به آشیان برسد

تمام صحن پر است از کبوتران سپید

از آن کبوتر من را درون بند ندید

بخواب کودک من، من هنوز بیدارم

نمانده چشم تری گاه اگر نمی بارم

نمی روم من از این آستان کجا بروم

مگر که با تو از این شعر پا به پا بروم

شب است و حال خوشی پرسه می زند در من

شبیه گریه شبیه دو ابر باریدن

سحر صدای نقاره چه قیل و قالی شد

دوباره صندلی چرخدار خالی شد

ص: 93

زائر دل - منیژه در تو میان

ای دست تو، سرپناه آهو

چشمان تو آیه های جادو

برگنبد روشن طلایت

افکنده عروس حور، گیسو

تو مبدأ نور کایناتی

عشق از تو گرفته سر به هر سو

در صحن تو با نهایت عشق

آرام گرفته ترک و هندو

پلکی زعنایت تو کافی ست

تا زائر دل شود پرستو

پر زمزمه گشته بارگاہت

از «یا حق» و «یا کریم» و «یا هو...»

ص: 94

ای کاش که می شد عاشقانه

بنشینم و با تو روی در رو

درد دل خسته را بگویم

با رمز و اشاره های ابرو

ای کاش که می شد از سر مهر

تا ضامن من شوی من آهو

در دامن تو پناه گیرم

آسوده و فارغ از هیاهو...

ص: 95

مجموعه شعر در سایه سار آفتاب:

سلام بر خورشید

اشک لطف می کند

زیارتنامه عروج

ناگهانی از ملکوت

رؤیای هشتم

کوچه های اجابت/دفتر اول

کوچه های اجابت/دفتر دوم

کوچه های اجابت/دفتر سوم

پنجره فولاد

آسمان زیر ابرها

یک کاروان آهو

ص: 96

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

